

تمایز و وابستگی راهکاری منطقی در گفت‌وگوی فقه و اخلاق^۱

مسلم محمدی*

استاد پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۲۷)

چکیده

درباره اینکه در بستر تعامل متشابه علوم اسلامی، چه ترابطی میان دو دانش فقه و اخلاق برقرار است، گاه نظریات متباین و ناهمگونی به چشم می‌خورد که مجموعه آنها را در اضلاعی متکثر در چهار دسته اتحاد و یگانگی، تعارض و ناسازگاری، تداخل فقه بر اخلاق و تمایز و وابستگی می‌توان تقسیم کرد و به ترازوی نقد سنجید. این پژوهش با روش تحلیلی - مقایسه‌ای و با نگاه عدم فروکاهی یکی به سود دیگری، پس از بررسی رویکردهای چهارگانه فوق، نظریه تمایز با رویکرد سازگاری و وابستگی را بر خواهد گزید که هدف اصلی، کارآمد کردن هر دو علم دینی، به‌ویژه گرایش نوپدید اخلاق یعنی اخلاق کاربردی خواهد بود. وجوه تمایز فقه و اخلاق در رئوس ثمانیه دو علم، شاکله اصلی تحقیق است که از جهات مختلف و به‌صورت موردپژوهانه آنها را به بحث خواهد کشاند که به‌ترتیب جایگاه، هویت معرفتی، موضوع، نظام محمولات، شرایط تحقق، هدف، گستره و روش مهم‌ترین موارد افتراقی این دو دانش اسلامی هستند که درباره آنها بحث خواهد شد. طرح رشد نامتوازن و دردمندان علم اخلاق در خاستگاه تاریخی و فکری آن، در مقایسه با رفیق دیرینه‌اش یعنی فقه و بیان برخی تشابهات اولیه آنها از دیگر مباحث مرتبط و مؤثر در تحقیق پیش‌رو هستند.

واژگان کلیدی

اخلاق، اخلاق کاربردی، ترابط فقه و اخلاق، تمایز، فقه، وابستگی.

۱. این تحقیق در قالب طرح پژوهشی با عنوان «الگوشناسی اخلاق کاربردی در گفتمان دینی» به شماره

۲۸۵۱۲/۱/۰۲ از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام گرفته است.

Email: mo.mohammadi@ut.ac.ir

* نویسنده مقاله

طرح مسئله

فهم روشمند علوم دینی و راز تفاوت‌های آن‌ها با علوم متقارن و مشابه، به منظور رویکرد جامع و مانعی به آنها و نوع استخراج مسائل آن از منابع اولیه دین از ضرورت‌های پیشینی این علوم به حساب می‌آید.

از بطن منابع اولیه و وحیانی اسلام، علوم مختلفی مربوط به نیازهای اعتقادی، روحی و اجتماعی انسان‌ها پدید آمد که عوامل مختلفی در رویش و گسترش آنها مؤثر بوده است که از جمله آنها دو علم اخلاق و فقه هستند که یکی با نگاه سلامت روحی و روانی افراد جامعه اسلامی و دیگری با نگاه جاری‌سازی قانون‌های شریعت بوده که در حقیقت هدف مشترک هر دو در نهایت، ارائه انسانی در تراز یک مسلمان واقعی است.

امروزه درباره اینکه چه تناسب و ترابطی میان این دو دانش برقرار است، رویکردهای متفاوتی در تفکرات برخی اندیشوران اسلامی دیده می‌شود، برخی در پی آن هستند که تعاند و ناهمگونی آنها را اثبات کنند و برخی در تلاشند که یکی از این دو را به سود دیگری فروبکاهند و به ویژه اخلاق را در سایه و گستره فقه جای دهند و همچنین دیدگاه‌های مشابه دیگری که به ناکارآمدی و انزوای یکی از این دو علم خواهد انجامید.

سؤال اصلی پژوهش این است که میان دو دانش پدیدآمده در فرهنگ و تمدن اسلامی (فقه و اخلاق) چه نوع رابطه منطقی و معقول متصور است؟

فرضیه نگارنده این است که این دو دانش در عین مشترکات و تعاملات متعدد با همدیگر، از هم متمایز و مستقل‌اند که این شاید راهکاری منطقی باشد که در عین حفظ اصالت و استقلال دو علم، با هم داد و ستد و هم‌افزایی داشته باشند. که این خود امروزه یکی از راه‌های تولید علم و گسترش دانش به حساب می‌آید و شاید به صورت خاص تعامل این دو دانش به نقش‌آفرینی و اثربخشی بیشتر گرایش نوپای فقه‌الاخلاق بینجامد.

هدف از این پژوهش در اثبات استقلال اخلاق، زمینه‌سازی برای نقش‌آفرینی بیشتر اخلاق کاربردی در حوزه‌های اجتماعی و زیستی است که امروزه از این طریق می‌توان از معضلات فراگیر و دامنگیر اخلاقی جامعه رهایی جست و از سوی دیگر اخلاق کاربردی،

اصول، مبانی و ارزش‌های خود را از مکاتب اخلاقی نظری و هنجاری مانند اخلاق اسلامی به‌دست می‌آورد تا با آن مبانی ملاک نهایی ارزش‌گذاری مانند تقرب به خدا استنتاج و استخراج شود؛ همان‌گونه که مکاتب گوناگون هر کدام یک ملاک نهایی را در ارزش‌گذاری در نظر می‌گیرند.^۱ و این در صورتی ممکن است که اخلاق از نگاه پند و اندرز صرف به یک علم تأثیرگذار در بهداشت معنوی جامعه تبدیل شود.

در جستار پیش رو بعد از گذری به راز عدم توسعه متوازن علم اخلاق و اشتراک‌های دو علم فقه و اخلاق، به ارزیابی مقایسه‌ای علم‌شناختی این دو دانش از زوایای مختلف می‌پردازیم.

راز عدم توسعه متوازن علم اخلاق

با توجه به نظریه غالب در هم‌عرض بودن دو دانش درون دینی فقه و اخلاق که در مباحث پیش رو نیز با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت، شاید این سؤال از سر سوگمندی مطرح است که به چه دلیل فقه این همه پر شاخ و برگ و مبتنی بر فهم متأملانه و پرکاربرد، در تاریخ خود را نشان داده؛ ولی اخلاق در افق و فروع ضعیف‌تری نقش‌آفرینی کرده است و در تکانش‌های زمانه در جهان اسلام، بیشتر روش انزوا را (که همان قالب اخلاق فردی باشد) برگزیده است؟

این اشکال به‌ویژه از آنجا پررنگ‌تر می‌شود که در حدیث معروفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند شاکله‌های اصلی متون وحیانی بر سه علم مترتب است که یکی از آنها سنه قائمه است که غالباً آن را به مفاهیم اخلاقی تعبیر و تفسیر کرده‌اند، پس طبیعی بود اگر این دانش دینی، همسان دیگر اضلاع یعنی دو علم فقه و کلام به رشد و بالندگی می‌رسید. اما هم در ترتیب تاریخی و هم در شکوفایی علمی کمترین خودنمایی در تاریخ علوم اسلامی برای آن به ثبت رسیده است.

۱. مثلاً در مکتب سودگرایی، جرمی بتنام ملاک را سود بیشتر قرار داد که بعدها جان استوارت میل آن را تکمیل کرد به بیشترین سود و کمترین ضرر، یا نظریه وظیفه‌گرایی کانت که وظیفه را ملاک را به حساب آورد یا نظریه قرارداد اجتماعی جان روالز که عدالت را ملاک می‌داند.

در نهایت علم فقه از سده دوم با هیبت و قدرت وسیعی هم در میان شیعه و هم اهل سنت با رویکرد حدیثی آغاز شد و در ادامه، هم در ساختار و هم محتوا و روش، با توجه به مأموریت تعریف‌شده، به شکوفایی و بسط شایان توجهی رسید. پس از آن علم کلام است که آن هم از سده سوم با نگاه دفاع از عقاید دینی به مرحله تدوین و نگارش رسید و با توجه به اختلاف‌های کلامی متعدد برون و درون‌دینی، نه به اندازه فقه، اما تا حد زیادی به نیازهای اعتقادی جامعه دینی جوابگو بود.

در مرحله آخر، علم اخلاق است که در عمل از سده چهارم و آن هم به‌عنوان علمی وارداتی به جهان اسلام وارد شد. البته مراد از وارداتی بودن در ساختار یک علم روشمند و بخصوص با نگاه فلسفی است، نه اصول و مفاهیم اولیه که در سنت اسلامی کامل‌تر و جامع‌تر از نسخه وارداتی آن موجود بوده است.

این مسائل همه نشان می‌دهند که به علم اخلاق متوازن با دیگر علوم بنیادین اسلامی توجه و اهتمام نشده است و به همین دلیل نیز رشد شایان ملاحظه‌ای را که توقع می‌رفت از آغاز تاکنون نداشته که این خود معلول عوامل متعددی است، که به دو مورد مهم آن اشاره می‌شود:

۱. از نظر تاریخی علت عقب‌ماندگی توسعه علم اخلاق نگاهی غیرخودی است که برخی عالمان به این علم داشته‌اند، زیرا دانش اخلاق همانند دانش فلسفه و منطق از علوم دخیله بوده است که از تمدن یونان و با ترجمه کتاب اخلاق نیکوماخوس ارسطو وارد جهان اسلام شد، نه از علوم اصیله که در بستر فرهنگ اسلام تولد یافته و رشد کرده باشد. از این رو تا سده چهارم دانشی با نام اخلاق در میان عالمان اسلامی نداشته‌ایم و علم اخلاق در زمره علوم اسلامی به حساب نمی‌آمد. در مرحله بعد فیلسوفان اسلامی در کنار تدبیر منزل و سیاست مدن، اخلاق را به‌عنوان بخشی از حکمت عملی در فلسفه اسلامی مطرح کردند. هر چند این ذهنیت بیشتر به رویکرد خاص از آن، یعنی اخلاق فلسفی معطوف بوده است. تا جایی که در سده چهارم عالمان اخلاقی و فلسفی به‌عنوان عالمان علوم معقول و فقها و متکلمان به‌عنوان عالمان دینی از هم منجازند که حتی یک نفر واحد در هر دو علم نبوده است (سبحانی، ۱۳۹۲: ۱۷۶ - ۱۷۷).

۲. نکته دیگری که مؤید داستان مذکور خواهد بود این است که در عمل، اخلاقیات

همانند سنن و مستحبات فقهی انگاشته شده اند که خود موجب شد مفاهیم اخلاقی جایگاه بالا و اهمیت زیادی نداشته باشند. از این رو می‌بینیم که عالمان بزرگ شیعه همانند شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتاب‌های فقهی همانند من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار به مسائلی مانند سندشناختی، حجیت و تعارض میان روایات اهمیت بسیاری می‌دهند، اما در کتاب‌های اخلاقی خویش مانند امالی و خصال شاهد چنین ویژگی‌هایی نیستیم که این خود مؤیدی بر نگاه تسامحی در اخلاق نقلی است. در دیگر آثار مانند تحف العقول حرانی، ارشادالقلوب دیلمی و جامع‌السعادات نراقی نیز چنین تسامحی را می‌بینیم.^۱ از این رو مرحوم مظفر از این موضوع ابراز تأسف می‌کند که مرحوم نراقی در جامع‌السعادات در بیان روایات اخلاقی، اسناد روایات را ذکر نمی‌کند و در اعتبار آنها دقت کافی را نداشته است (نراقی، ۱۳۸۳ق، ج ۱، مقدمه کتاب).

البته قاعده تسامح در ادله سنن در سده دوم ابتدا در منابع اهل سنت بوده است، با عبارت «اذا جاء الحدیث فی الفرائض شددنا و اذا جاء الحدیث فی فضائل الاعمال تساهلنا» که مراد از فضائل الاعمال همین بخش عملی اخلاق بوده است. البته در شیعه این را نداریم و احادیث من بلغ را داریم که معلوم نیست دلالتش با آن عبارت یکی باشد که اولین بار برقی در محاسن، آن را آورده است. نمونه آن در دوران معاصر مرحوم آیت‌الله خوئی هستند که احادیث من بلغ را انقیاد می‌دانند، از این رو ایشان وفای به عهد را جزو مکارم اخلاق گرفته‌اند و از ادله مربوط به خلف وعده، استنتاج حرمت نکرده‌اند (مددی، ۱۳۹۲: ۱۷۶ - ۱۷۷).

با همین نگاه گفته شده است که ما الزامات و ضرورت‌های رفتاری داریم که متولی آن فقه است و مواردی هم هست که زیادت‌تر از رفتارهای فقهی هستند که فضائل نام دارند که معنای فضل هم «زیادی» است و در تقسیم‌بندی روش‌شناسانه معارف دینی گفته می‌شود که در اصول عقاید، یقین لازم است، در احکام فقهی ظن معتبر، حجت است، اما در مفاهیم اخلاقی می‌توان به دلیل ضعیف هم اعتماد کرد (همان).

۱. برای مطالعه بیشتر این مسئله در اخلاق رجوع شود به اسلامی، محمدتقی، اخلاق اسلامی و کاربرست قاعده تسامح: ۸۱ - ۹۵.

در نتیجه این عوامل و همچنین اسباب دیگر که استقصای آنها به تحقیق مستقلی نیاز دارد، علم اخلاق در جهان اسلام به جایگاه خود دست نیافت. این‌ها همه در جایی بود که توجه به ارزش‌های اخلاقی، هم در قرآن پررنگ و مبنایی به چشم می‌خورد و هم در سیره رفتاری و گفتاری حضرات معصومان علیهم‌السلام چنین است.

البته باید به یک نکته و اشکال احتمالی التفات داشت که هر چند تدوین آثار اخلاقی در جهان اسلام از گذشته تاکنون مورد توجه و عنایت بوده است، ضعف اصلی که تا به امروز نیز گرفتار آن هستیم این بوده که اخلاق در حد موعظه و نصیحت دیده شده است، نه همانند فقه که مضبوط به ضوابطی باشد که با اتکای به علوم‌ی مانند ادبیات، رجال و اصول فقه با فهم دقیق و روشمند به استنتاج مسائل از منابع بپردازد.

از سوی دیگر اخلاقیات به تناسب زمان، پیوسته در حال زایش و تولید مصداق هستند؛ از این‌رو اخلاق امر فزاینده و پویایی است با این نقطه قوت که نهادها و ساختارهای اصلی آن در دین وجود دارد و به موازات پیچیده‌تر شدن مشکلات جامعه، اخلاق کاربردی، ظهور و نمودهای بیشتری پیدا می‌کند، بخصوص که مفاهیم اولیه این علم نوپدید در منابع وحیانی ما به وفور یافت می‌شود، اما تنها با نگاهی شبیه نگاه فقها که عبارت است از فهم متأملانه، می‌توان از آن اصول، فروع کاربردی و مورد نیاز جامعه را استخراج کرد.

نمونه بارز آن رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام است که نوعی حقوق اخلاقی و در مدار ۳۶۰ درجه تمام است، چرا که ارزش‌های اخلاقی را با توجه به تمام طرف‌های ارتباط و مسئولیت، یعنی خدا، خود، مردم و محیط ارائه می‌کند.

شباهت‌های فقه و اخلاق

قبل از آنکه به بحث تفاوت‌های این دو دانش دینی بپردازیم، باید به وجوه اشتراکی آنها مروری داشته باشیم:

۱. هر دو علم ناظر به بایدها و از سنخ علوم عملی هستند.
۲. هر دو در اراده انسان ریشه دارند، چرا که هم فقه و هم اخلاق، به رفتار اختیاری انسان مربوطند.

۳. یکی دیگر از کارکردهای مشترک هر دو، ساماندهی فضای عمومی جامعه است که البته در اخلاق هدف اولیه به حساب می‌آید.
۴. در آخر همان‌طور که پیش از این آمد، هر دو از علوم درون‌دینی به حساب می‌آیند (البته جنبه دینی فقه به دلیل زاییده شدن کامل آن از دین، نسبت به اخلاق پرنسب‌تر است و کمتر با اشکال و شبهه روبه‌رو شده است).

انواع ارتباط فقه و اخلاق

سخن اصلی این است که بنا بر واقعیت موجود، این دو دانش، چه نوع ارتباطی با هم خواهند داشت؟

باید توجه کرد که رابطه فقه و اخلاق یک بحث درجه دو و از جنس بحث‌های فلسفه فقه، فلسفه اخلاق و دیگر فلسفه‌های مضاف است که از بیرون و با توجه به کلیت ساختار و محتوای دو علم، به قضاوت پیرامون نوع ارتباط آنها می‌پردازد. شاید اولین کسی که به این مشکل برخورد که جایگاه علم فقه و اخلاق در کجای علوم اسلامی است؛ فارابی در احصاء العلوم بود که تلاش کرد حیثیت متمایز هر دو علم را اثبات و تحلیل کند (سبحانی، ۱۳۹۲: ۱۷۶ - ۱۷۷).

به نظر می‌رسد برای رابطه میان این دانش زاییده شده در دین، با دو معیار سازگاری و اشتغال‌پذیری، فرضیه‌های مختلفی تصورپذیرند که به ترتیب اشاره و تحلیل خواهند شد.

۱. اتحاد و یگانگی.
۲. تعارض.
۳. تداخل فقه بر اخلاق.
۴. تمایز و وابستگی.

در دفاع از فرضیه شماره یک گفته شده است که با یک نگاه آرمانی تفکیک میان دانش‌های اخلاق و فقه و استقلال آنها مقبول نیست، بلکه آنها شاخه‌های مختلف یک علم ناظر به حیات دینی انسان در جنبه‌های فردی و اجتماعی با هدایت‌های الهی هستند، حالا آن علم عام‌تر با هر اسمی که می‌خواهد باشد. چون این اسامی مانند فقه و اخلاق مستحدث هستند و جنبه قدسی ندارند (سبحانی، ۱۳۹۲: ۱۹۳).

همان‌گونه که گفته شد این صرفاً رویکردی آرمانی است نه واقع‌گرایانه و با توجه به کارکردهای اختصاصی هر کدام از این دو دانش و تفاوت‌هایی که در روش و محتوا دارند، پذیرش این رویکر جای تأمل دارد. علاوه بر اینکه یک علم را در مقام تعریف نباید دید و باید در مقام تحقق بررسی کرد.

فرضیه تعارض نیز بیشتر از سوی طرفداران اخلاق انسانی و روشنفکری دینی ارائه شده است و آنها بر این دیدگاهند که حقیقت دین، جنبه معنوی و اخلاقی آن است و فقه پوسته‌ای بیش نیست و در حقیقت انهدام‌کننده اخلاق انسانی است.^۱

البته این رویکرد در گذشته به ویژه در میان اهل سنت نیز معتقدانی مثل غزالی (با توجه به برخی آسیب‌های متأثر از تفکرات ظاهرگرایی برخی فقها) داشته است، او فقه را با توجه به اهداف و کارکردهای آن، در زمره علوم دنیوی به حساب آورد و ایرادهایی مانند اکتفای به فقه و بی‌توجهی به اخلاق، پرداختن به ظاهر به جای باطن، به رسمیت شناختن کلاه شرعی یا همان حیل فقهی، توجه زیاد به طهارت ظاهر و بی‌اعتنایی به طهارت حقیقی را بر آن وارد می‌کند (غزالی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۲-۳۳ و ۴۴-۴۵ و ج ۲: ۴۱۷).

این نظریه نیز به صورت سالبه کلیه با توجه به ریشه و برخی کارکردهای مشترک این دو دانش بخصوص در اخلاق اسلامی، منطقی و پذیرفته شده نیست. فرضیه سوم به تعمیم فقه بر اخلاق اعتقاد دارد، با این استدلال که آنچه اخلاق به دنبال آن است در عمل فقه جوابگوی آن خواهد بود.

تفاوت تنها در محمولات احکام فقهی و اخلاقی است که محمول دانش فقه، یکی از احکام خمسۀ تکلیفیه است، اما در اخلاق نوعاً یکی از مفاهیم فرااخلاقی باید و نباید یا صواب و خطا محمول قرار می‌گیرند.

۱. نظریه ناهمگونی دین و اخلاق پس از اینکه در میان غربی‌ها مطرح شد، به فضای اندیشه اسلامی ما هم راه پیدا کرد؛ به‌ویژه در دو دهه گذشته در میان روشنفکران اسلامی با صبغه ناهمگونی فقه و اخلاق بازخوانی و تحلیل شد. برای مطالعه رویکرد اخیر آن رجوع شود به کتاب‌های دانش و ارزش و اخلاق خدایان از آثار عبدالکریم سروش، دین در ترازوی اخلاق اثر ابوالقاسم فنایی اشکوری و تقابل اخلاق دینی و اخلاق سکولار از مصطفی ملکیان.

این دیدگاه با توجه به تفاوت‌هایی که در ادامه میان این دو علم بیان خواهد شد، جای تأمل دارد.

به نظر می‌رسد فرضیه چهارم یعنی تمایز و وابستگی درست و منطقی باشد و هر دو قید آن جای دفاع و توجیه علمی دارد. تمایز را می‌توان به جهات مختلفی تبیین کرد: نخست آنکه این دو علم در عین برخی اشتراک‌ها (همان‌گونه که به تفصیل خواهد آمد) هم در سنخ گزاره‌ها، هم موضوع، هم اهداف و دیگر ارکان باهم تمایزهای آشکاری دارند و دو علم هم‌عرض، مستقل، مجزا و با دو کارکرد و مأموریت متفاوت هستند. دلیل دوم آنکه آثار و نگاشته‌های مختلف عالمان اسلامی از گذشته تاکنون در این دو علم نیز حاکی از رسمیت داشتن مستقل هر دو علم است.

و تبیین آخر حدیث نبوی معروف است که باید با تفصیل بیشتری بررسی شود. حدیث «انما العلم ثلاثه آیه محکمه او فریضه عادله او سنه قائمه» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۳۲) که بنا بر تفسیر معروف آن (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۳۸۵) مؤید تمایز این دو علم است، زیرا رایج‌ترین تفسیر برای این سه دانش در سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن است که آیه محکمه، ناظر به جهان‌بینی و مبانی اعتقادی دینی یا همان علم کلام است، مراد از «سنه قائمه» باورهای ارزشی و هنجاری است که در راستای تعالی و کمال انسان تفسیر می‌شود و بعدها از آن به علم اخلاق تعبیر شد و «فریضه عادله» ناظر به باید و نبایدهای حقوق دینی و شرایط الزامی داد و ستدهای اجتماعی و بیان‌کننده روش انجام دادن مناسک و جنبه‌های عبادی یا همان علم فقه است.

در این بین اولی جنبه جوانحی، آخرین آنها یعنی احکام شرعی جوارحی و دومین آنها که اخلاق است، هم جوانحی و هم جوارحی است^۱ که می‌توان آنها را بیش‌تر، منش و روش نام گذاشت.

۱. همان‌گونه که در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: الایمان معرفه بالجنان، تصدیق باللسان و عمل بالارکان.

نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۸.

به بیان استاد مطهری آنچه به عقل و اندیشه انسان مربوط است، عقاید خوانده می‌شود و چیزهایی که به خوی و خلق انسان مربوط است، اخلاق خوانده شده و آنچه به عمل و کار انسان ارتباط دارد، فقه نام گرفته است (مطهری، بی‌تا، ج ۳: ۵۸).

از نظر علامه طباطبایی هم با الهام از اصل کلی فوق، قرآن دارای یک اصل واحد توحیدی است که معارف را در سه حوزه اعتقادات، اخلاق و اعمال معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۰: ۲۰۳).

ملاصدرا همین نگاه را به بیان دیگر چنین می‌گوید که مسائل دین در سه محور اساسی شکل یافته است: معارف، احوال و اعمال. معارف اصول و بنیان‌های دین هستند که احوال را در پی خود می‌آورند و اعمال مبتنی بر احوالند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۵) و در بیان هر یک از این سه جنبه و توضیح آنها معتقد است: ۱. معارف؛ علم به خدا، صفات، افعال، کتب آسمانی، رسولان و روز قیامت است؛ ۲. احوال؛ مانند انقطاع از آلودگی‌های نفسانی، چون غضب، کبر، عجب، حب جاه و شهرت؛ ۳. اعمال؛ از قبیل نماز، روزه، جهاد و حج خانه خدا (صدرالمآلهین، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۱۳).

این‌ها همه دال بر آن است که دو علم متفاوت و متمایز هستند، هر چند که این موضوع، نافی همراهی و همگامی آنها نیست.

از این‌رو برخی اخلاق‌پژوه‌های معاصر اصرار دارند که این تقسیم و سیستم فعلی تفکیک اخلاق و فقه را نباید به هم زد، زیرا اگر ثبوتاً هم ادعای خوبی باشد، اثباتاً هم فقه کمال خودش را از دست می‌دهد و اخلاق هم درست پخته نمی‌شود. مرزبندی میان علوم، موجب سهولت در فهم و درک و تألیف می‌شود (سبحانی، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

آنچه آمد به اثبات هلیه بسیطه آن دو در مقام اصل تمایز مربوط بود، اما قید دوم یعنی وابستگی میان آنها، از آن روست که هر کدام از این دو دانش، بخشی از نیازهای مختلف جامعه اسلامی را تأمین می‌کنند. هم فقه در ضمانت اجرایی بهتر از ارزش‌های اخلاقی نقش بازی می‌کند و بخصوص اخلاق به شکوفایی فقه مدد می‌رساند، علاوه بر مقام تحقق، در مقام معرفت‌شناسی نیز با ملاحظه آیات و روایاتی که به بیان وظایف انسان‌ها می‌پردازد،

روشن می‌کند از آنجا که احکام اخلاقی در لابه‌لای احکام شرعی جریان دارند و با پیکره احکام عملی پیوند خورده‌اند. می‌توان مصالح اخلاقی را سبب وضع احکام شرعی دانست که برای پاکسازی انسان‌ها و تقرب به خداوند جعل شده‌اند.

شایان توجه آنکه این تحقیق بیشتر بر اثبات قید اول، یعنی تمایز میان این دو علم متمرکز است، اما قید دوم یعنی چیستی وابستگی و پیوستگی میان آنها را می‌توان در قالب نظریه فقه‌الاخلاق مطرح کرد که خود به تحقیق مستقلی نیاز دارد.^۱

فقه و اخلاق در مسیحیت

نه تنها در اسلام، در غرب نیز فقه مسیحی^۲ حقوق^۳ و اخلاق^۴ و حتی اخلاق کاربردی^۵ هر کدام جایگاه و کارکرد مستقل و جداگانه خاص خود را دارند و همان‌گونه که ذکر شد با اسم و عناوین مختلف و متفاوتی مطرح می‌باشند که شامل همه اینها عنوان الهیات^۶ است و تمام مباحث دینی مسیحیت از تفسیر تا اعتقادات، اخلاق و حتی تاریخ و معماری کلیسا را دربرمی‌گیرد.

موارد تمایز فقه و اخلاق

حال که نظریه تمایز میان دو علم برگزیده شد، ابعاد مختلف آن (که شاید وجه ممیزه در هویت یافتن دو علم باشد) تحلیل و بحث خواهد شد.

باید یادآوری و تأکید کرد که اصرار بر تفکیک، ناظر به واقع و آنچه در عمل تحقق یافته است نه حقیقت، زیرا در مقام حقیقت، چه بسا به نظر برخی، این دو علم لااقل در مراحل اولیه و بسیطه خویش شاید در قالب عام‌تری اما با عنوان واحدی، در جوامع علمی اسلامی

۱. درباره چیستی فقه‌الاخلاق به برخی از آثاری که اخیراً در این موضوع تدوین شده است و از جمله کتاب «درآمدی بر فقه‌الاخلاق» اثر امیر غنوی نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه رجوع شود.

2. Jurisprudence Christian
3. law
4. Ethics
5. applied Ethics
6. theology

نقش آفرینی کنند. اما بنا بر مقام تحقق و تشخیص، انفکاک آنها گزیرناپذیر است که به جنبه‌های مختلف این تمایز بنا بر سیری منطقی اشاره می‌شود:

باید اشاره کرد که در آثار قدما، بخصوص منطقدانان پیش از ورود به یک علم برای تمایز آن با دیگر علوم، مقدمات هشت‌گانه‌ای قرار می‌دادند که به رئوس ثمانیه معروف شده‌اند. آنها عبارت بودند از: جایگاه، تعریف، موضوع، غرض و غایت، روش‌های تعلیم و بحث (روش‌شناسی)، مسائل آن علم، منفعت و فایده، مشخصات مؤلف یا واضع علم که البته امروزه این مقدمات اندکی تعدیل و اصلاح شده‌اند. البته در اینجا با الهام از این نگاه، عملاً به‌جز بحث مؤلف (که نمی‌توان شخص خاصی را برای تألیف این دو علم در تاریخ معرفی کرد) همه موارد تفاوت هر چند اندکی در عناوین دارند که همراه دو وجه متمایز دیگر مطرح خواهند شد.

جایگاه

فقه کاملاً جنبه درون‌دینی و متأخر از سه ضلع مثلث علوم پایه‌ای اسلام است. اما اخلاق از نظر رتبه و جایگاه زمانی مقدم بر علم فقه محسوب می‌شود، همان‌گونه که کلام از نظر رتبه بر همه آنها مقدم است.

خواجه نصیر جایگاه اخلاق در شریعت را این‌گونه بیان می‌کند که اخلاق از مبانی اثبات شریعت و مقدم بر آن است، به طوری که اگر حسن و قبح عقلی که اساس اخلاق است، پذیرفته نشود، شریعت نیز اثبات نخواهد شد (حلی، ۱۳۷۵: ۴۱۸).

هویت معرفتی

تعریف دو علم با توجه به تبیین زوایای مختلف آن در ادامه بحث روشن تر خواهد شد، اما بنا بر تعریف رایج و نسبتاً متفق علیه این دو علم، فقه به صورت دانش آگاهی از احکام شرعی فرعی با دلایل تفصیلی از منابع دینی تعریف شده،^۱ اما اخلاق علمی است که تعلیم

۱. در حقیقت واژه «فقه» روندی تخصیصی را پیموده است که معنای اول آن اعم (مطلق فهم) و معنای دوم آن عام (فهم معارف دینی) و معنای سوم خاص (احکام شرعی عملی فرعی) و معنای چهارم اخص (احکامی که از راه اجتهاد به دست می‌آیند) است (ظاهری، ۱۳۸۱: ۱۲).

چگونگی آراستن به مکارم اخلاقی را در حوزه صفات و افعال اخلاقی انسان، با هدف نیل به کمال نهایی عهده‌دار است.

خاستگاه

گزاره‌های فقهی دارای جعل و اعتبار شرعی از ناحیه پروردگارانند و فقیه در عملیات تفقه، این جعل شرعی را کشف می‌کند؛ در حالی که گزاره‌های اخلاقی بر خوبی و بدی واقعی مبتنی هستند، هر چند اعتبار شرعی به دنبال آن نیامده باشد. منشأ مشروعیت احکام فقهی اراده تشریحی شارع است که به صورت جعل و اعتبار قانونی، انشا می‌شود؛ در حالی که منشأ احکام اخلاقی، اراده تکوینی خالق متعال است. در فقه به دنبال وظیفه الهی و در اخلاق به دنبال وظیفه واقعی عقلانی هستیم (رک: صدر، ۱۴۱۹، ج ۱: ۷).

از این رو اگر فرض کنیم موضوعی از نظر فقهی حلال است، باز هم مجال پرسش از خوبی و بدی آن باقی است؛ زیرا باید و نبایدهای اخلاقی، فراتر از حلیت و حرمت است. به این ترتیب کشف مرز حلال و حرام فقهی در یک موضوع، پایان آن نیست؛ مثلاً از نظر فقهی زن در خانه شوهر، مکلف به انجام دادن هیچ‌یک از امور منزل نیست و می‌تواند در مقابل این کارها تقاضای اجرت کند؛ اما این موضوع نباید توصیه و ترویج شود. به این ترتیب در مقام فرهنگ‌سازی دینی باید از مرزهای فقهی به سوی نظام ارزش‌های اخلاقی حرکت کرد (رک: عالم‌زاده نوری؛ ۱۳۹۴: ۱۸ - ۱۹) از این رو نماز مجزی و معذر تکلیف با رعایت احکام فقهی ممکن و حداقل وظیفه هر مسلمانی است، اما نمازی که موجب کمال و معنویت باشد، بی‌تردید با چنین حداقل‌هایی تحقق نمی‌یابد.

موضوع

موضوع علم فقه افعال مکلفان، اما موضوع علم اخلاق افعال و صفات اختیاری انسان است، از این رو، با اندکی تسامح می‌توان گفت میان این دو دانش در بحث موضوع، رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است، افعال و رفتار بیرونی که ناظر به جنبه‌های عملی هستند و در هر دو علم بررسی می‌شوند، وجه اشتراک آنهاست، اما اشیای خارجی مثل

آب، خاک، یا مجموعه نجاسات و طهارات که تنها در فقه موضوع حکم قرار می‌گیرند و ملکات نفسانی مثل ظلم یا انظلام، شجاعت و عفت، سوءظن و حسن ظن که تنها در اخلاق درباره آنها بحث قرار می‌شود، وجه افتراق این دو علم است.

نظام محمولات

محمول در دانش فقه، احکام خمسۀ واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح است، ولی در دانش اخلاق یکی از مفاهیم ده‌گانه باید و نباید، صواب و خطا، خوبی و بدی، فضیلت و رذیلت، حق و وظیفه، محمول واقع می‌شوند که این خود نیز حاکی از تنوع بیشتر گزاره‌های اخلاق در تطبیق با گزاره‌های فقهی است.

شرایط تحقق

در فقه شرایط عمومی تکلیف، عقل، علم؛ بلوغ و قدرت به حساب آمده است، اما در اخلاق علاوه بر لزوم برخی از شرایط مذکور که مفروض در نظر گرفته می‌شوند، بر شرط‌هایی مانند آگاهی و قصد تأکید شده است.

از این رو می‌توان رابطه این دو دانش را در شرایط تحقق را عموم و خصوص من وجه دانست؛ وجه تمایز فقه شرط بلوغ است؛ چرا که تکلیف اخلاقی در کودکان و نوجوانان به میزان آگاهی آنها پذیرفتنی است. اما وجه تمایز اخلاق در نیت است که در تمام افعال اخلاقی ضرورت دارد، اما در همه افعال فقهی چنین شرطی لازم نیست، مانند پاک شدن بدن و لباس نجس با جاری شدن آب بر آن حتی اگر هیچ‌گونه نیت طهارتی صورت نگرفته باشد.

از این رو رفتارهای اخلاقی در صورتی ارزش و تقدس می‌یابند که واجد نیت درست باشند. مانند ارزش یافتن برخی کارهای به‌ظاهر قبیح، به دلیل حسن فاعلی و برعکس آن بی‌ارزش شدن برخی کارهای با حسن فعلی به دلیل نیت‌های از سر ریا و ناپاکی ضمیر.

این را هم باید اضافه کرد که فقه بنا بر وظایف و مأموریت‌های تعریف‌شده آن، به دلیل لابشرط بودن منافاتی با برخی بی‌اخلاقی‌ها ندارد، مثلاً برای یک انسان روزه‌دار ارتکاب

دروغ، غيبت، تهمت و برخي گناهان ديگر منعي ندارد و اين نشان مي‌دهد كه توجه به اخلاق در کنار فقه اهميت مضاعفي دارد.

حمدگفتي كو نشان حامدون نه برونه هست اثر نه اندرون

(مولوي، ۱۳۷۵، دفتر چهارم، بيت ۱۷۶۲)

علاوه بر اينكه در اعمال عبادي، نيت به معنای عدم قصد ریا و خودنمایی و هرگونه انگیزه ديگر است كه اصطلاحاً قصدالوجه يا امثال نام دارد كه شرط صحت عمل است، اما فراتر از اينكه بحث كمال انساني باشد، در فقه مورد بحث نيست، چنانكه مرحوم فيض كاشاني نيز به اين تمايز توجه كرده است (فيض كاشاني، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۶ - ۵۷).

زآنك دل جوهر بود گفتن عرض پس طفيل آمد عرض، جوهر عرض

(مولوي، ۱۳۷۵، مثنوي، دفتر دوم، بيت ۱۷۶۱)

اهداف و اغراض

اختلاف در غرض و هدف، قدر متيقن اختلاف فقه و اخلاق است، همان گونه كه سيد محمد صدر در مقدمه كتاب فقه‌الاخلاق نيز همين نکته را مهم‌ترين وجه تمايز اين دو علم مي‌داند. در افعال اخلاقي، بر اساس حسن و قبح عقلي و نقصان و كمال انساني قضاوت مي‌شود، اما در فقه با نگاه انجام دادن و انجام ندادن وظيفه يا اطاعت و عصيان و در نتيجه استحقاق ثواب و عقاب بررسي مي‌شوند و در حقيقت امثال امر مولا در امور تعبدی حالت رايج و غالب است و بالاتر از آن ترس از عذاب الهي و يافتن معذر شرعي است، اما در اخلاق در تمام ابعاد آن، يعني اخلاق بندگي، فردي و اجتماعي آن، بيشتتر تقرب الهي و كمال انساني مد نظر است.

در تفاوت‌هاي ناظر به هدف، اين را هم بايد اضافه كرد كه وقتي پاي حسن و قبح به ميان مي‌آيد، حوزه اخلاق است، اما وقتي استحقاق ثواب و عقاب مطرح شود، به قلمرو فقه وارد شده‌ايم (اعرافي، ۱۳۹۲: ۱۲۸). از اين رو وقتي فقه مي‌گويد غيبت حرام است، يعني عذاب اخروي دارد؛ اما وقتي اخلاق مي‌گويد غيبت زذيله است، يعني از انسانيت ساقط مي‌شود. چون در اخلاق جنبه ملكات بما هو ملكات مطرح است، اما در فقه مجرد

عمل بما هو ملاک است، حتی ریا هم که در فقه مطرح شده است، ملکه نیست، بلکه عملی جوارحی محسوب می‌شود (رک: گرامی، ۱۳۸۸: ۲۶۴ - ۲۶۶).

از این رو شاید کسی به بهشت برود، اما انسان کاملی هم نباشد؛ همین مقدار که حلال و حرام را رعایت کرده، درجات پایین بهشت را به دست آورده است. اما برای ساختن انسان کامل با فطرت‌های سالم، به علم اخلاق نیاز داریم (سبحانی، ۱۳۹۲: ۱۰۱). از این رو به علم فقه علم حلال و حرام هم گفته شده که حداقل هدف آن، دفع ضرر محتمل است. اما در اخلاق هدف اولیه آن ساختن جنبه‌های درون شخص افراد است.

در مجموع خودسازی، تهذیب نفس، راه‌های آراستن و پیراستن به فضایل و رذایل اخلاقی، رسیدن به سعادت و کمال، تقرب الی الله و فناء فی الله مجموعه اهداف کوتاه و بلندمدت علم اخلاق به حساب می‌آیند.

گستره

ناظر به دو تمایز پیش گفته مسئله گستره این دو علم مطرح است که در چند حوزه امکان تقسیم دارد، یکی از نظر محدوده مسائل آن دو است که فقه، دائرمدار احکام تکلیفی پنج‌گانه است که غالباً افعال جوارحی هستند، اما اخلاق علاوه بر افعال جوارحی، افعال جوانحی را نیز دربر می‌گیرد. از این رو افعال اخلاقی بیشتر از سنخ مباحث معنوی و باطنی است، اما مسائل فقهی بیشتر متوجه ظواهر تکلیف شرعی هستند.

با همین تفاوت است که برخی کارها به لحاظ فقهی مجاز، اما از نظر اخلاقی ممنوع هستند، مانند برخی رفتارهای منشعب از حقوق شرعی و قانونی زن و شوهر نسبت به همدیگر یا مسئله قصاص که در فقه مجاز شمرده شده است، اما از لحاظ اخلاقی چنین نیست. در قرآن نیز بعد از مسئله فقهی، بلافاصله بر گذشت و جنبه اخلاقی آن تأکید می‌کند (بقره: ۱۷۸).

دیگر تفاوت گستره مذکور، مسئله افراد است که دایره فقه بیشتر بین متدینان به اسلام مطرح است، اما لاقلاً اصول کلی اخلاق در میان پیروان دیگر ادیان نیز پذیرفتنی و محترم هستند. تفاوت سوم در گستره مکاتب است که در اخلاق، رویکردهایی مانند فضیلت‌گرایی،

وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی به چشم می‌خورد، اما در فقه با توجه به درون‌دینی و نقلی بودن آن، چنین تنوع ندارد.

در آخر اینکه فقه در گستره دوام زمانی، نیز محدودتر از اخلاق است، زیرا با تغییر ادیان و بلوغ فکری مردم، احکام دیگری جایگزین شده، اما کلیات اخلاق همواره ثابت بوده است.

بررسی مصادیق گستره اخلاق

با توجه به اینکه افعال اخلاقی هم از سنخ رفتار و هم از نوع صفات هستند، به نمونه‌هایی از مصادیق آنها در چهار قالب جوارحی و جوانحی و هر کدام در دو دسته فضیلت و رذیلت اشاره خواهد شد:

افعال جوارحی

الف) موارد منفی

خوشگذرانی، پرخوری، غضب، اسراف، استهزاء، اشاعه فحشا، افشای سر، اهانت، ایدای دیگران، اعانت بر اثم، تملق و بدخلقی، مراء، خدعه، دروغ‌گویی، قطع رحم، غیبت، فحش و سب، لعن و نفرین، تجسس، قهر، سرزنش کردن، و ...

ب) موارد مثبت

ارشاد دیگران، امانتداری، ایثار، اصلاح ذات‌البین، حسن الجوار، حفظ مال غیر، صلۀ رحم، اطاعت از والدین، قضای حاجت دیگران، وفای به عهد و ...

افعال جوانحی

الف) موارد منفی

عجب، تغافل، وسواس، ریا، اتباع‌الهُوی، آرزوهای دراز، اهمال، جبن، طمع، سوءظن، حسد، استبداد رأی، و ...

ب) موارد مثبت

اخلاص، محاسبه نفس، ذکرموت، قناعت، انصاف، کبر، عفو، خشیت، خوف، رجا و ... بیان دسته‌بندی‌های چهارگانه فوق در گستره علم اخلاق، بیانگر نقد این نکته خواهد بود که گفته می‌شود اخلاق بیشتر متمرکز بر صفات است و توجه به رفتارها تبعی، اما فقه بر عکس آن است (اعرافی، ۱۳۹۲: ۱۳۰)، چرا که نشان دادیم اخلاق دایره وسیعی دارد. حال آنکه در فقه، به جز بحث نیت، وجه غالب احکام آن افعال خارجی و بیرونی است که امکان سنجش و اندازه‌گیری دارد.

روش

مقایسه ادله و روش‌های این دو علم نشان می‌دهد که اخلاق در چهار دسته نقلی، فلسفی، عرفانی و تلیقی امکان بررسی دارد. زیرا در اخلاق، علاوه بر منابع وحیانی، از مفاهیم عرفانی و فلسفی نیز در میان عرفا و فیلسوفان استفاده می‌شود. اما در فقه این اندازه تفاوت در روش کشف گزاره‌ها به چشم نمی‌خورد و بیشتر در دو روش اخباری و اصولی تفکیک پذیر است که در اولی عقل جایگاهی ندارد و در دومی نیز جایگاه محدودی دارد که آن نیز ابزار فهم نقل است و نه بیش از آن.

در حقیقت منبع کشف گزاره‌های فقهی، وحی و در موارد محدودی عقل است، اما در اخلاق علاوه بر وحی، عقل و فطرت جایگاه وسیعی دارند. غیر از اینکه آیات‌الاخلاق در مقایسه با آیات‌الاحکام بسیار فراگیر و گسترده است.^۱

نقش عقل در فقه و اخلاق

ماهیت و به‌همین تناسب کارکردهای عقل در فقه و اخلاق متفاوت هستند. عقل فقهی به معنای قدرت تمییز خوب از بد؛ از شرایط تکلیف و در برابر مریضی و دیوانگی است. اما

۱. برای مطالعه تفصیلی آیات‌الاخلاق رجوع شود. به کتاب آیین اخلاق در قرآن اثر محمد عبدالله دراز از اندیشمندان قرآنی و اخلاق‌پژوه کشور مصر که به‌عنوان پایان‌نامه دکتری در دانشگاه سوربن فرانسه تحقیق و تألیف شده است.

عقل در اخلاق عبارت است از نیرویی که انسان را از جهل و لغزش در اندیشه و عمل باز می‌دارد (ری‌شهری، ۱۳۹۰: ۱۶۴) که ناظر به همان معنای لغوی عقل محسوب می‌شود و در روایات نیز از آدم عاقل به خودنگهدار در مقابل زشتی‌ها انگیزاننده و حرکت‌دهنده به سوی انجام نیکی‌هاست.^۱ همان‌گونه که جهل نیز معانی متعددی دارد و جهل در حوزه اخلاق جنبه وجودی دارد که موجب سرکشی و طغیان به ناهنجاری‌های اخلاقی است (پسندیده، ۱۳۸۸: ۵۳ - ۶۲). در حقیقت عقل در فقه و اخلاق گاهی دو مفهوم متفاوت دارد، زیرا عقل فقهی گاهی جنبه سلبی و عقل اخلاقی جنبه ایجابی دارد، چرا که گاهی عدم جنون در صحت عمل فقهی کفایت می‌کند، اما عقل در اخلاق همان قوه ممیزه و مدرکه خوب از بد است و ناظر به همین جایگاه عقل اخلاقی، در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: العقل ماعبد به الرحمان و اکتسب به الجنان (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۱). عقل آن است که به سبب آن عبادت رحمان و دخول در رحمت و رضوان است.

به بیان کامل‌تر عقل فقهی هم جنبه ابزاری دارد که نقش فهم متون دینی در کشف احکام شرعی را عهده‌دار است و هم منبع مستقلی در عداد قرآن و سنت محسوب می‌شود که در مستقلات (هر دو مقدمه قیاس عقلی باشد) و غیرمستقلات عقلی (اینکه یکی از دو مقدمه عقلی باشد) احکام عقلی را کشف می‌کند. اما در اخلاق به دلیل غیرشرعی بودن در اصول و امهات خود، عقل مستقل در فهم است و فهم عقلا در فهم فضایل و رذایل اخلاقی نقش فراوانی دارد.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق آمد که شریعت اسلامی مشتمل بر علوم و اصول فراوانی است که همه در مسیر رشد و تعالی معنوی انسان نقش دارند. که از مهم‌ترین آنها دو دانش فقه و اخلاق هستند که درباره ارتباط متقابل آنها بحث شد و از مجموعه مباحث پیش‌گفته نکات زیر به دست آمد:

۱. رجوع شود به اصول کافی باب العقل و الجهل و کتاب خردگرایی در قرآن و حدیث محمدی ری‌شهری.

۱. به دلیل نگاه غیرخودی برخی عالمان اسلامی به علم اخلاق و اینکه احکام آن از جنس مستحبات به حساب می‌آید، موجب عدم رشد متوازن آموزه‌های آن با دیگر علوم اسلامی با نگاهی اجتهادی و متأملانه شد.
۲. این نگاه موجب شد تا این دو علم کاملاً جزیره‌ای و منفک از هم، به رویش خویش ادامه دهند که از جمله پیامدهای آن برش محدود علم با محوریت تکالیف فرعی، شرعی بدون توجه به ارزش‌های اخلاقی در گذشته و فراگیر شدن آسیب‌های اخلاقی فراوان در جامعه اسلامی در دوران معاصر است.
۳. در مقایسه دو دانش فقه و اخلاق و بررسی فرضیه‌های چهارگانه اتحاد و یگانگی، تمایز و ناسازگاری، تداخل فقه بر اخلاق، تمایز و وابستگی، بعد از نقد اجمالی سه فرضیه اول، فرضیه چهارم یعنی تمایز و وابستگی مورد توجه و تأیید قرار گرفت.
۴. تمایز به این صورت که دو علم مذکور در عین برخی اشتراک‌ها، در سنخ گزاره‌ها، موضوع، اهداف و دیگر ارکان با هم تمایزهای آشکاری دارند. اما قید وابستگی، از آن روست که هرکدام از این دو دانش در مقام تبیین و ترویج به هم مدد خواهند رساند.
۵. این پژوهش موارد تمایز پیش‌گفته را به تفکیک و به صورت موردپژوهانه، به تجزیه و تحلیل علمی کشاند. نتیجه آنکه در برخی موارد مانند روش و گستره، اخلاق دایره وسیع‌تری دارد، همان‌گونه که در جایگاه و هدف نیز متعالی‌تر به نظر می‌رسد.
۶. این رویکرد استقلالی زمینه را برای استفاده بیشتر از تجربه‌های علم فقه و ظرفیت‌های اصول فقه در زمینه تولید و توسعه دانش اخلاق در حوزه کاربردی آن و بهره‌وری کامل از آن با نگاه حل مشکلات جامعه فراهم خواهد کرد.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

۱. اسلامی، محمدتقی (۱۳۹۰). *اخلاق اسلامی و کاربریست قاعده تسامح*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. امام خمینی، روح‌الله (۱۳۸۰). *چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳. پسندیده، عباس (۱۳۸۸). *اخلاق پژوهی حدیثی*، تهران، سمت و حدیث.
۴. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۷۵). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تعلیقه جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۵. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۰). *دانش و ارزش*، تهران، یاران، چ هفتم.
۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۰). *اخلاق خدایان*، طرح نو، تهران.
۷. صدر، سید محمد (۱۴۱۹ق). *فقه‌الاحلاق*، بیروت، دارالاصواء.
۸. صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم شیرازی (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن*، قم، بیدار.
۹. صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم شیرازی (۱۳۶۰). *اسرار الآیات*، انجمن حکمت و فلسفه، تهران.
۱۰. ضیائی‌فر، سعید (۱۳۸۸). *تأثیر اخلاق بر اجتهاد*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۱). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعلیان، پنجم.
۱۲. ظاهری، حسین (۱۳۸۱). *رابطه فقه و اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۳. عالم‌زاده نوری، محمد (۱۳۹۴). *اصول لفظی فقه‌الاحلاق*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، نسخه دیجیتال.
۱۴. غزالی، محمد (۱۴۱۴ق). *احیاء علوم‌الدین*، دارالفکر، بیروت.

۱۵. فنایی اشکوری، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *دین در ترازوی اخلاق*، تهران، صراط.
۱۶. فیض کاشانی، محسن (۱۳۸۳). *المحججه البیضا فی تهذیب الاحیاء*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۸. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۹۰). *خردگرایی در قرآن و حدیث*، قم، دارالحدیث، مترجم عبدالهادی مسعودی، ج چهارم.
۱۹. مطهری، مرتضی (بی تا). *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
۲۰. ملکیان، مصطفی (بی تا). *جزوه تقابل اخلاق دینی و اخلاق سکولار*، بی جا، بی نا.
۲۱. مولوی، جلال الدین (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*، مقدمه، تصحیح، تعلیقات و توضیحات محمد استعلامی، تهران، زوار، چ پنجم.
۲۲. نراقی، محمد مهدی (۱۳۸۳ق). *جامع السعادات*، مقدمه محمد رضا مظفر، ج ۱، تصحیح محمد کلانتر، نجف، جامعه النجف الدینیه.
۲۳. هدایتی، محمد (۱۳۹۲). *مناسبات اخلاق و فقه در گفت و گوی اندیشوران*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.